

اصل مساوات

در اسلام هیچکس مافوق قانون نیست ، و قوانین اسلامی در حق همه کس حتی خود پیامبر (ص) نیز اجرامی گردد.

سال جامع علوم انسانی

مرئوس، ثروتمند و فقیر، قوی و ضعیف مساوی هستند و مقررات پاداش و کیفر بدون تبعیض درباره همه اجرامی شود و عنوان « مافوق قانون » یا هر نوع امتیاز مشابه دیگر برای احدی شناخته نشده است .

در منطق اسلام افراد بشر ، مانند دندانه های شانه مساوی و برابر هستند «الناس سواء کاستان المشطه» (۱) و در برابر حکم دادگاه، فقیر و غنی، بزرگ و کوچک هیچگونه فرقی ندارد. در نظر اسلام همه مردم، از رئیس و

۱- حاشیه کتاب الجامع الصغیر بنام کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق للامام المناوی ص ۱۳۳.

به کسی دلسوزی بیجان کنید» (۳) البته تمام احکام و قوانین اسلام عنوان عام دارند و از رنگ مخصوصی عاری هستند.

پیامبر خود را مافوق قانون

نمی دانست

پیامبر اکرم (ص) که در رمضان تفاوت و تفاضل از نظر قانون اسلام بود، قرآن گوشزد می کند که او هم چون دیگران بشری است و خود پیامبر نیز این معنی را مکرراً گوشزد می نمود.

او چون در میان قوم خود از احترام خاصی برخوردار بودیم آن می رفت که این دوستی و احترام مبدل به برتری مطلق گردد لذا به قوم خود می فرمود: «در مدح من مبالغه نکنید چنانکه نصاری درباره عیسی بن مریم کردند. جز این نیست که من بنده «الله» هستم پس به من بگوئید بنده خدا و رسول خدا».

و همچنین چون خانواده آنحضرت نیز در رمضان این بودند که تفضیل داده شوند لذا پیامبر به آنها اخطار فرمود که آنها نیز مانند دیگران مؤلف به مراعات قوانین اسلام هستند، او برای آنان در برابر خدا هیچگونه اختیاری ندارد و چنین فرمود: «ای جماعت قریش ای فرزندان عبد

در اسلام هیچکس حتی رئیس و نمایندگان مجلس هم مصونیت سیاسی ندارند قانون درباره همه یکسان اجرا می شود.

در اسلام دادگاه اختصاصی ابد وجود ندارد و همه باید در دادگاههای عمومی معاکمه شوند و اینکه در عصر بنی امیه و بنی عباس دادگاه ویژه ای جهت «فقهاء» تشکیل می شد برخلاف اصل مساوات اسلامی بود. (۱)

اسلام به هیچکس اعم از حاکم یا قاضی و اشخاص دیگر اجازه نمی دهد که از کسی جا بیداری کند و مانع اجرای عدالت و قانون الهی شود.

قرآن می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زبان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند. بنا بر این از هوس و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد». (۲)

دستور میدهد: «به هر يك از زن و مرد زناكار صد تازه يانه بزنيد و در اجراي مجازات

۱- حقوق اسلام، دکتر جعفری لنگرودی ص ۱۹۸

۲- سوره نساء آیه ۱۳۵

۳- سوره نور آیه ۲

نبود.

همچنین در اوائل سال فتح مکه بود که زلی بنام «فاطمه بنت اسود» از خاندان اشرافی «بنی المخزوم» مرتکب سرقت شد و چو جرمش از نظر موازین قضائی به ثبوت رسید، پیغمبر به بلال فرمود: تا انگشتان او را به کینر گناهِش قطع کنی، این جریان برای بنی المخزوم سخت گران آمد و برای رها کردن آن زن از حد شرعی به هر وسیله ممکن متوسل شدند تا بتوانند جلو حکم خدا را بگیرند.

از جمله «اسامه بن زید» که مورد توجه پیامبر بود او را به شفاعت برانگیختند، حضرت با قیافه قاطع و مصمم فرمود: «ملت‌های پیشین را این کردار زشت به سقوط و هلاکت کشانید: اگر از میان سرشناسان کسی دزدی می‌کرد، آزادش می‌گذاشتند و اگر از مردم ناتوان و ضعیف کسی دزدی می‌نمود، مجازاتش می‌نمودند».

پیغمبر فرمود: در مجازاتی که خدا مقرر کرده است جای شفاعت نیست.

«لِشَفَاعَةِ فِي حَدُودِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ لَقَطَعْتَهَا».
به خدا قسم اگر از دخترم فاطمه چنین کنشای سومی زد، حکم خدا را اجرا

مناف ای عباس بن عبدالمطلب ای صبیله به هیچ وجه من نمی‌توانم شمارا از خداوند بی‌نیاز کنم» (۱)

پیامبر اکرم که خود پایه گذار اسلام بود نه تنها خود را مافوق قانون نمی‌دانست بلکه خود را بیش از دیگران موظف به مراعات قوانین می‌دانست.

در تاریخ آمده است، پیامبر همین که وفاتش فرارسید به آن حالت بیماری به مسجد آمد و بر فراز منبر قرار گرفت و خطاب به مردم فرمود:

«ای مردم! اگر کسی از شما حقی در گردن من دارد اینک من آماده قصاص هستم و از هر کس مالی نزد من مانده اکنون می‌تواند از مال من بردارد و نباید کسی از من بترسد، بدانید که محبوب‌ترین افراد نزد من کسی است که اگر حقی نزد من دارد آن را بستاند یا مرا عفو کند تا خدا را در حالی که پاک و منزّه هستم ملاقات کنم».

پیغمبر فرمود آمد و نماز ظهر را به جماعت خواند و مجدداً بر فراز منبر قرار گرفت و سخنان سابق را تکرار کرد. (۲)
از این رفتار پیامبر معلوم می‌شود که آن حضرت تا چه حد قانون مساوات را مهم و محترم می‌شمرد و نسبت به خود در برابر قانون هیچگونه امتیازی قائل

۱- حدیث نبوی به نقل سید قطب در عدالت اجتماعی اسلام

۲- کامل بن اثیر ج ۲ ص ۲۱۶

این تجاوز و افزون طلبی را که منافات با روح مساوات اسلامی داشت، به شدت محکوم کرد و علت قبول حکومت وزمام داری خود را همین امر اعلام نمود، در خطبه «شقشقیه» پس از آنکه علت سکوت خود را در زمان خلفا و رنگ و آثار حکومت هریک را تشریح می‌نماید در پایان علت قبول زمامداری خود را چنین بیان می‌کند:

« بخدا قسم اگر آن جمعیت انبوه با من بیعت نمی‌کردند و وجود یاران فداکار نبود حجت بر من تمام نمی‌شد، و اگر نه این بود که خداوند از علماء ربانی پیمان گرفته که: در برابر پر خسوری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند، من زمام این شتر خلافت را به گردنش می‌انگندم و آن را رها می‌کردم به هر جایی می‌خواهد برود» (۲)

برنامه دولت انقلابی علی (ع)

و لذا علی (ع) برنامه اصلی و انقلابی دولت خود را بپیکار با امتیاز طلبان قرارداد و در نخستین خطبه خود چنین فرمود:

«ای مردم! آگاه باشید تا فردا مردانی از شما که دنیا آنان را در کام خود برده و مالک باغ و زمین گشته و نهرها جاری ساخته‌اند و سوار اسبها شده و کتیبان نازک بدن گرفته‌اند، چون آنان را از این تجمل-پرستی و کامروائی که به آن فرورفته‌اند،

می‌کردم . (۱)

این دومورد به عنوان نمونه ذکر شد و گرنه پیامبر اکرم (ص) در هر فرصت و هر مناسبت با امتیاز طلبان پیکار داشت و تساوی خلق را در برابر قانون خاطر نشان می‌ساخت.

علی (ع) و قانون مساوات

بعد از پیامبر (ص) که خلفا حکومت را به دست گرفتند و بعد از ۲۵ سال حکومت به حضرت علی (ع) منتقل شد وضع حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف و از امانت داری تبدیل به مالکیت شده بود .

در چنین شرایطی گروهی از صحابه که سوابق طولانی در خدمت پیامبر داشتند ، چنان می‌پنداشتند که صحابه بودن به آنان حق میدهد که در اجتماع اسلامی طبقه خاص و ممتازی تشکیل دهند و از مزایای اجتماعی و قانونی بیشتری استفاده کنند ، به همین جهت در دوران خلفا خصوصاً در زمان عثمان نسبت به حقوق مسلمانان تجاوز روا داشته و از این طریق ثروت کلانی اندوخته بودند.

بعد از زمان عثمان که حضرت علی (ع) زمام حکومت را به دست گرفت ،

۱- الخراج لابن یوسف : ص ۵۰

۲- نهج البلاغه خطبه ۳

می گویم و تمام آنها را ضمانت می کنم کسی که به عبرت های تاریخی با چشم باز بنگرد و به منطقی صریح تاریخ گوش بدهد، تقوا آنان را از فرو رفتن در مطالب شبهناك باز می دارد!

آگاه باشید که ابتلاء امروز شما همان ابتلاء آغاز بعثت است که دوباره برگشته!

قسم به آن خدائی که پیغمبر را بر- انگیخت سخت (در این حکومت) زیر و زبر خواهید شد و به شدت غربال می شوید تا طبقه پائین مانده به بالا آیند و طبقه بالا به زیر روند، عقب ماندگان که حق تقدم دارند جلو افتند، و پیش افتاده- گان که حق تقدم ندارند به عقب روند، یعنی آنهایی که لیاقت ندارند و بی جهت متصدی مقام شده اند از مقامشان عزل می نمایم کسانی که لایقند ولی حکومت- های غیر عادلانه سابق آنها را عقب انداخته اند، و شغل و منصب مناسب به آنها نداده اند، جلومی آورم...» (۳)

علی (ع) به خاطر برپاداشتن اساس مساوات و معبودت تفضیل، بود که در عصر خلافتش، فتنه ها برپا شد و حوادث ناگواری پیش آمد، حتی از بزرگان یاران آن حضرت برای خاموش کردن این فتنه ها، از حضرتش استدعا نمودند که فعلا مصلحت ایجاب می کند

بقیه در صفحه ۳۲

سال بیست و یکم شماره ۵

باز دارم، و به حدود حقوقشان محدود سازم، فردا نگوئید که پسرا بوطالب ما را از حقوقمان محروم ساخت، بدانید که هر يك از مهاجرین و انصار از اصحاب رسول خدا که به دلیل «صحابی» بودن خود فضیلتی برای خویش قایل باشد، آن فضیلت مربوط به فردای قیامت و پیشگاه خداوند خواهد بود، پس شما همگی بندگان خدائید و این مال، مال خدا است که میان شما با السویه تقسیم خواهد شد و هیچکس در این باره بر دیگران فضیلت ندارد». (۱)

علی (ع) درباره املاک عثمان و آنچه او از اموال و سرزمین های کسان خود بخشیده بود، می گوید: به خدا سوگند تا آنجا که قدرت دارم، این اموال را به صندوق بیت- المال برمی گردانم، گرچه این مال به کابین زنان و به خرید کنیزان مصرف شده باشد». (۲)

و همچنین موقعی که مردم مدینه با آن حضرت بیعت کردند، برنامه دولت خود را که جز از طریق انقلاب و زیر و رو شدن وضع حاضر، امکان پذیر نبود، این چنین بیان نمود:

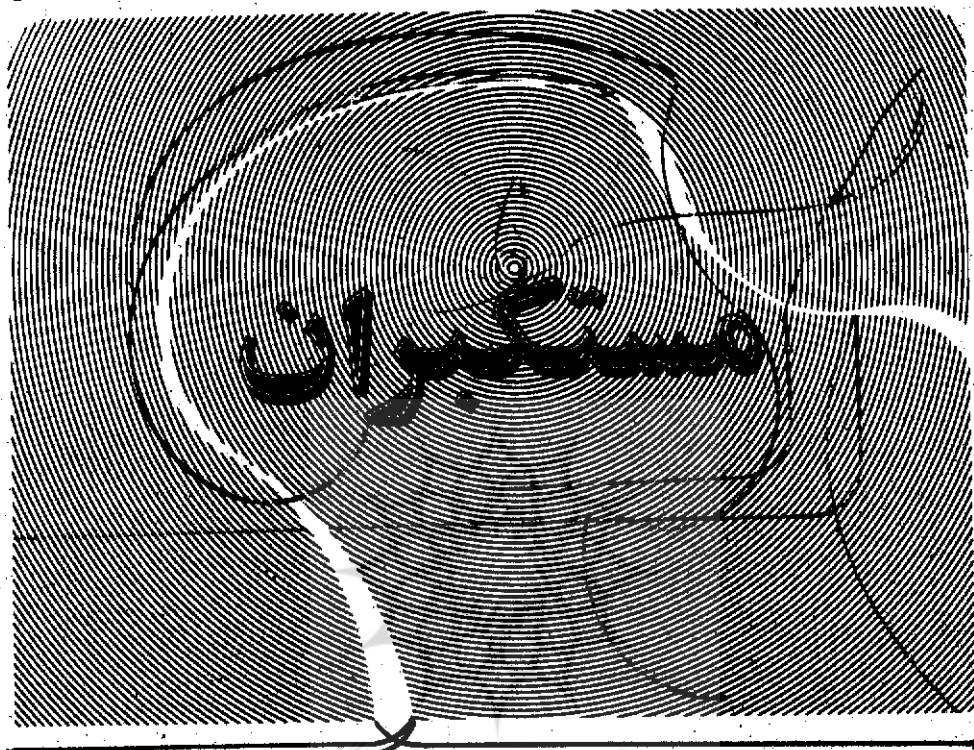
« ذمه من عهدہ دار سخنانی است که

۱- الامام علی جزء اول ص ۱۹۳-۱۹۴

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۵

۳- از خطبه ۱۶

دکتر احمد بهشتی



استبداد، استعمار و استثمار، سه بیماری بزرگ و فرساینده عصر ما!

* * *

دنیای امروز، دنیای بیمار و فرسوده است. مقصود از این دنیا، کوه، دشت و صحرا، زمین و آسمان و نبات و حیوان نیست، مقصود آدمها است و نیز مقصود از این بیماری، بیمارهای کلینیکی نیست. مقصود بیمارهای اجتماعی است.

پیوند سه پدیده شوم

می‌خواهم بگویم روابط اجتماعی بشر امروز، روابطی سالم و آینده‌آل نیست. رابطه‌ها از سنخ رابطه دوانسان یا دوگروه یا دولت آزاد و مستقل نیست. بلکه رابطه‌هایی از

قبیل رابطه گرگ و میش، ظالم و مظلوم، برده و مولا و مکنده و مکیده شده است. گاهی رابطه ها از نسخ محبت و نرزش برای قریب و اغفال است. اگر يك جالازم بشود، ظالم خیلی نرم و مهربان می شود تا مظلوم را قدری آرام کند و بهتر او را به دام بپسکند.

گاهی هم لازم می شود که ظالم عقب نشینی بکند. ولی این عقب نشینی نه به معنی چشم پوشی و به حال خود گذاشتن مظلوم است. بلکه می رود تا با چهره ای دیگر و از دری دیگر باز گردد.

این بیماری که مستقیم در روابط اجتماعی مردم حکمفرما است، به این صورت است که ظالم می خواهد انسان هائی را در زیر چکمه استبداد له کند و فریاد حق طلبی آنها را خاموش سازد و آنگاه به استثمار آنها بپردازد یا کشورشان و سرزمینشان را استثمار کند.

بنابر این با سه پدیده شوم: استبداد، استثمار و استعمار مواجهیم. آنچه که تنظیم کننده روابط بیمارگونه انسانهای امروزی است، همینهاست. واضح است که تا استبداد نباشد، استثمار و استثمارها نمی گیرد. پس استبداد وسیله و ابزاری است برای استثمارگران و استثمارگران.

تضاد عدالت با استبداد

استبداد به هر نامی که باشد، محکوم است. استبداد نظامی باشد یا استبداد مذهبی یا هر گونه دیگر. مستبد عادل از يك جهت، آدم خوبی است که عادل است ولی از طرف دیگر آدم خوبی نیست که مستبد است و اگر آدم خوبی نیست، چگونه می تواند عادل باشد؟ اصلاح مستبد بودن با ظلم و ستمگری همراه است. استبداد، عین ظلم است. پس غلط است که بگوئیم: مستبد عادل! زیرا مستبد که عادل نمی شود و بالعکس عادل هم مستبد نمیشود!

اجازه می خواهم مطلب را قدری بشکافم. مستبد کسی است که تابع معیار و ضابطه نباشد. بلکه تابع هوای نفس و شیفته زور و قدرت و ثروت و باحداقل، رأی و سلیقه خویش باشد. اومی کوشد تا کارها و برنامه ها بروفق میل و خواهشهای نفسانی خودش باشد و چون قدرت هم دارد، کارها را بر همان روال انجام می دهد.

اما عادل کسی است که تابع معیار و ضابطه است. وقتی سخن از معیار و ضابطه به میان می آید، فوراً هواهای نفسانی به عقب رانده می شوند. دردنیای امروز معیار و

ضابطه را توانی که مورد قبول اکثریت مردم است، تعیین می کنند.
و در کشور ما چون مردم مسلمانند، به همین جهت معیارها و ضابطه ها را می شود از اسلام گرفت.

تا اینجا حرفی نیست، يك اشكال كه ممكن است پيدا بشود، سوءاستفاده از خود اسلام است، امروز ملت ما اسلام را به عنوان مكتب و زیربنای زندگی اجتماعی و اقتصادی خود پذیرفته و می كوشد كه بر صراط مستقیم اسلام حرکت كند.
اكنون در میدان نبرد بر سر قدرت، هر كسی، مكتهبی بودن را از خصائص خود و طهر- مكتهبی بودن را از خصائص رقیب خود می داند.

در قرآن مجید سخن از استبداد و استعمار و استثمار به میان نیامده و حتی يك اصطلاح دیگر كه آنهم خیلی ناب و جالب است، یعنی استعمار را نیز در قرآن وجود ندارد.

آنچه در این كتاب مقدس جلب توجه می كند، كلمه استكبار است كه به همین صورت مصدری، در دو مورد قرآن به كار رفته و «استكبر» كه صفت فاعلی آن است در شش مورد و فعل آن - چه به صورت ماضی «استكبر» و چه به صورت مضارع «یستكبر» در ۳۹ مورد استعمال شده است.

در حقیقت، باید توجه كنیم كه «كبیر» وصفی است شایسته خداوند، همچنانكه «متكبر» نیز وصفی است كه شایسته خداست و قرآن گواه این مدعاست. لکن همین قرآن هر جا كه «كبیر» را در مورد انسان به كار می برد، در صورتی كه مقصود «كبر» سنی باشد، در مورد آن حساسیتی نشان نمی دهد. چنانكه از زبان دختران شعیب می گوید:
و ابونا شیخ «كبیر» (قصص ۲۳). (۱) و از زبان پسران یعقوب می گوید: ان له ابا شیخا «كبیرا» (یوسف ۷۸) (۲) اما اگر مقصود، «كبر» از نظر مقام و موقعیت باشد با آن برخوردی نقادانه دارد.

نمونه این مطلب را قبلا در مورد «كبراء» بحث كردیم و اینك يك نمونه دیگر در مورد كلمه «اكابر» كه جمع «اكبر» و صفت تفصیلی «كبیر» است (به معنی: بزرگتران) مطالعه می كنیم:

و كذلك جعلنا فی كل قریة «اكابر» مجرمیها لیكفروا فیها و ما یمكرون

۱- ... و بدرمان پیرمردی بزرگ است.

۲- او پدر پیر بزرگی دارد.

الا بانفسهم وما يشعرون (انعام ۱۲۳)

این آیه، به افرادی نظر دارد که بزرگتران و اکابر یک شهر یا یک مملکت هستند و با سیاستهای شیطانی و مکر و نیرنگ خود در میان مردم زندگی می کنند و سبیل جرم و بزه کاری هستند. «گو آنکه مکر و نیرنگشان به خودشان بازمی گردد و خود نمی دانند».

رده بندی های غلط !

با توجه به این تعبيرات، می توان به يك برداشت کلی رسید و آن، اینكه قرآن در نظام اجتماعی نمی پسندد كه سیستم اکابر و اصاغر یا کبیر و صغیر به وجود بیاید. یعنی گروهی از مردم، «کبراء» یا «اکابر» و گروهی دیگر، «صغراء» یا اصاغر» باشند. هیچ فردی حق ندارد در نظام اجتماعی اسلامی خود را «کبیر» یا «اکبر» بداند. بلکه همه از يك پدر و يك مادرند و اگر امتیازی باشد در درجه تقوی است نه به «کبیر» بودن و «اکبر» بودن که طبقاتی است نه درجاتی!

پس در نظام اجتماعی اسلام، اینگونه امتیازات، دور ریختنی است و هر جا که دیدید افرادی خود را «کبراء» و «اکابر» قوم می دانند و می خواهند «ولی» و «قیم» و صاحب اختیار دیگران باشند و حق نظر دادن و فکر کردن برای دیگران قائل نیستند، بدانید كه سیستم، يك سیستم غیر اسلامی است. معمولاً همین افرادند كه دچار تکبر و خود بزرگ بینی می شوند و اوج این خود بزرگ بینی آنجاست كه حتی حاضر نیستند خدای خود را هم عبادت کنند.

هنگامی كه این کبیر و متکبر، تشخیص می دهد كه برای تحقق بخشیدن بزرگی خویش در جامعه، باید دست به يك سلسله اعمال و رفتار بزند و آن ایمان و انصاف هم در وجودش نیست كه از خدا بترسد و به حال مردم رحم كند و دامن خود را به آنگونه اعمال نیالاید، تمام نیروهای خود را در آن راه بسیج می كند و به کارهایی روی می آورد كه اگر قلدری كردن است، نامش «استبداد» و اگر بهره کشی كردن است، نامش «استثمار» و اگر جلو رشد فكري گرفتن است، نامش «استعمار» و اگر به استقلال و اقتصاد و فرهنگ ملتی دستبرد زدن است نامش «استعمار» است و قرآن همه اینها را «استكبار» نامیده است.

«استكبار»، این است كه انسان می خواهد خود را «کبیر» مردم گرداند. استثمار می كند تا مقام و موقعیتش در میان مردم محفوظ باشد. استبداد می كند تا کسی نتواند در مقابل آنچه او می گوید حرفی بزند و نظری اظهار كند. استثمار می كند تا قدرت و نفوذ خود

را به ماورای مرزهای کشور خود سرایت بدهد. استعمار می‌کند تا آدمها در حد و مرتبه یک حیوان باقی بمانند و رشد مغزی و فکری پیدا نکنند و به بندگی و بردگی می‌کشد «استعباد» تا بهتر بتواند بر خرمراد سوار باشد.

گاهی بعضی کبراء و اکابر، در یک مقام و موقعیت خاصی قرار گرفته و چنان بر خرمراد سوارند که نیازی به استکیار ندارند و مردم، کور کورانه، به دنبال ایشان حرکت می‌کنند. ولی همه کبراء و اکابر چنین نیستند، سایر کبراء و اکابر، اگر بخواهند این سمت را برای خود حفظ کنند، چاره‌ای جز این ندارند که به استبداد و استعمار و استعمار و استعباد روی آورند و حتماً هم این کار را می‌کنند. به خصوص که قبل از اینکه به استکیار روی بیاورند، گرفتار تکبر نیز شده‌اند و یک بیماری خطرناک، به نام خود بزرگ بینی وجودشان را بر کرده است.

خلاصه اینکه سیستم‌های غلط اجتماعی افرادی را به عنوان «کبراء» و «اکابر» می‌پذیرند و این «کبراء» و «اکابر» گرفتار تکبر شده، گروه «مستکبران» را تشکیل می‌دهند و همین‌ها برای اینکه مقام و موقعیتشان به خطر نیفتد، به استکیار روی می‌آورند. چه خوب می‌فرماید قرآن:

لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا الکبیرا (نوران ۲۱)

«آنها درون خود به استکیار گرائیدند و سرکشی کردند».

اکنون که انگیزه استکیار را شناختیم، می‌پردازیم به بررسی اعمال و رفتار مستکبران از دیدگاه قرآن کریم.

پایه از صفحه ۲۷

که به اعیان و بزرگان اصحاب مقدار بیشتری از بیت‌المال داده شود تا امام را در مقابل دشمن یاری کنند، حضرت از شنیدن این سخن برآشفته و گفت:

«اتما مرونی ان اطلب النصر بالجور...» (۱)

آیا مرا امر می‌کنید که طلب نصرت کنم با ستم کردن به امت اسلام؟
به خدا قسم این کار را هرگز نمی‌کنم تا جهان باقیست، اگر بیت‌المال شخصی من بود آن را بالنسبه میان مسلمانان تقسیم می‌نمودم، پس چگونه یکی را بردگری امتیازدم و حال آنکه مال، مال خداست.

۱- نهج البلاغه از خطبه ۱۲۶